

بررسی مفهوم صمیمیت در غزلیات حسین منزوی بر اساس نظریه رابرت جی استرنبرگ

سیدمحمد رضا باشی ازغدی^۱، بتول فخر اسلام^۲ و محمدشریف حسینی^۳

چکیده

اگر چه عشق پدیده ای انسانی است اما باید آن را فراتر از معیارهای تمایزگذار بشری هم دانست. از این جهت می توان نگاه به عشق را در دو بُعد زمینی و فرازمینی خلاصه کرد. در بعد زمینی و در حوزه روان شناسی، رابرت جی استرنبرگ در چهارچوب نظریه مثلث عشق به ابعاد گوناگونی از مفهوم عشق پرداخته و آن را دارای سه ضلع صمیمیت، شور و تعهد دانسته است. در شعر فارسی نیز، شاعران بسیاری به این مفهوم اشاره کرده اند. حسین منزوی بارها در غزلیات خود از اهمیت عشق و لزوم صمیمیت سخن گفته است. هدف پژوهش حاضر که با استناد به منابع کتابخانه ای و روش توصیفی- تحلیلی تدوین شده است، بررسی ضلع صمیمیت در پیوندهای میان عاشق و معشوق است. یافته های پژوهش نشان می دهد که مفهوم صمیمیت در روابط عاشقانه ای که در غزلیات حسین منزوی تبیین شده است به سویه های متنوعی چون: حمایت عاطفی از معشوق؛ تجربه خوشحالی در کنار معشوق؛ احترام بسیار برای معشوق و ارج نهادن به او؛ تکیه کردن بر معشوق هنگام نیازمندی ها، افزایش روحیه ایثارگری و بذل مال و جان برای معشوق اشاره دارد. این بدان معناست که عشق در ساختار فکری منزوی، صرفاً در روابط هیجانی خلاصه نمی شود بلکه ضلع صمیمیت میان عاشق و معشوق که منبعث از سنخیت و اشتراکات مهم اعتقادی، فرهنگی، باورها، آرمان ها، عقاید، علایق و سلیق دو طرف است در اشعار او بازتاب قابل توجهی دارد.

کلید واژه ها: منزوی، عشق، استرنبرگ، مثلث عشق، صمیمیت

^۱- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد مقدس، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

mane.oo88@yahoo.com

^۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران. (نویسنده مسئول)

bt_fam12688@yahoo.com

^۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد مقدس، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد مقدس ایران.

Hosainimh1@gmail.com

تاریخ پذیرش ۱۴۰۳/۱۰/۰۹

تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۰۳/۰۵

۱- عشق^۱ یکی از پدیده های انسانی است و معنای زندگی را برای نوع بشر، لذت بخش تر و عمیق تر کرده است. «عشق، زیباترین کهن الگو^۲ ی ازلی - ابدی به واسطه حضورش در شعر معاصر، ساحتی دیگرگونه از ادبیات غنایی را پدید آورده است.» (قدیمی، ۱۳۹۰: ۳۹۸) بسیاری این پدیده را وجه تمایز انسان با دیگر موجودات می دانند. عشق صرفاً به حوزه احساسات و عواطف مرتبط نیست و می توان از ظرفیت های آن برای رسیدن به شکوفایی^۳ فردی و گروهی استفاده کرد. در واقع، عشق دارای قابلیت هایی است که با نهادینه شدن در وجود یک فرد، اثرات مطلوبی بر شخصیت او می گذارد. در این صورت، عشق کارکردی فراعاطفی پیدا می کند.

حسین منزوی از شاعران برجسته معاصر است. اثرگذاری او بر جریان شعر معاصر فارسی، هنوز ادامه دارد. «تأثیری که او [منزوی] بر غزل نو معاصر گذاشته، تأثیر غربی است. منزوی از شاعرانی است که از همان نگاه نخست خود به شعر، شعری درخشان در حوزه غزل خلق می کند و خواننده اش را به شگفت زدگی غیرقابل وصفی دچار می سازد.» (کاخی، ۱۳۹۰: ۹۲) یکی از بن مایه های اصلی در شعر منزوی، مفهوم عشق بوده است. «از عشق گفتن و نوشتن و سرودن، اوج هنر منزوی است.» (فولادوند، ۱۳۹۰: ۲۰۴) او در غزل های خود بارها از روابط عاشقانه میان دلدار و دل داده سخن گفته و در اثنای کلام خود، ابعاد مثبت و منفی این پدیده را بازگو کرده است. عشق در نگاه منزوی، پدیده ای رشددهنده و تعالی بخش^۴ بوده است.

در دوران معاصر، نظریه پردازهای بسیاری به عشق و متعلقات آن توجه کرده اند و با ارائه چهارچوب هایی مدون، بسترهای لازم را برای درک هرچه بهتر ابعاد این پدیده فراهم آورده اند. در این بین، استرنبرگ^۵ با طرح نظریه مثلث عشق^۶، نگاه های بسیاری از محققان را در شناخت این پدیده انسانی به خود جلب کرده است. از دید استرنبرگ، «برخوردار بودن از حس عاشقانه و رابطه

1-love

2-archetype

3-Prosperity

4- Exalted

5- Robert Sternberg

6- love triangular theory

ای مبتنی بر مهرورزیدن، به اندازهٔ باور داشتن به مذهب، اهمیت و روایی دارد.» (استرنبرگ، ۱۳۸۱: ۱۵۰) بنابراین، عشق را باید از بایسته‌های شخصیت و هویت آدمی دانست. او در نظریهٔ خود به سه ضلع اصلی عشق یعنی صمیمیت^۱؛ شور و هیجان^۲؛ تعهد و تصمیم^۳ اشاره می‌کند. (Sternberg, 1986: 130-134) و برای هر کدام از این مؤلفه‌ها توضیحاتی را ارائه می‌دهد که در ادامه بازگو می‌شود.

هدف و مسألهٔ اصلی تحقیق حاضر، بررسی یکی از این اضلاع یعنی صمیمیت در غزلیات حسین منزوی است. در واقع، برآنیم تا با نظرداشت این بعد از نظریهٔ مثلث عشق نشان دهیم که عشق در غزلیات منزوی به کارکردهای عاطفی و احساسی، خلاصه نمی‌شود بلکه صمیمیت و انس و الفت میان عاشق و معشوق که ضلع دیگری از مثلث عشق استرنبرگ است نیز شامل می‌شود که در تکامل بخشیدن به شخصیت عاشق و معشوق، اثرگذار است. این نکته را باید در نظر داشت که شاعران متعهد، همواره به معرفت‌افزایی باور داشته‌اند و برای رشد آن کوشیده‌اند. آنها «یقیناً دردآشنا، مردمی، متعهد و ملتزم بوده‌اند و هنر را دستاویز مطامع شخصی خویش قرار نداده‌اند.» (نامداری و همکاران، ۱۴۰۲: ۳۱) و شعر را در مسیر آگاهی‌افزایی مخاطبان به کار گرفته‌اند. «شاعر رسالت ادبی خود را صرفاً در خودنمایی و اظهار فضل خلاصه نکرده و ضمن آگاهی از خویشکاری انسانی و اجتماعی خود، از بایدها و نبایدهای اخلاقی یاد کرده [است].» (داوودی ثانی و همکاران، ۱۴۰۲: ۳۵)

۱-۱ پیشینهٔ تحقیق

آثاری در زمینهٔ غزل منزوی با رویکردهای متفاوت به نگارش درآمده است، اما در باب پژوهش حاضر با توجه به نظریهٔ مثلث عشق از استرنبرگ و ضلع «صمیمیت»، کار مستقلی دیده نشد و مقالهٔ حاضر مسبوق به سابقه نیست. با این حال، در چند پژوهش، عشق در سروده‌های منزوی کاویده شده است. در این بین، شاکر (۱۳۸۸) در مقالهٔ خود به جلوه‌های عشق در شعر حسین منزوی پرداخته و به این نتیجه رسیده است که از دید شاعر، عشق پدیده‌ای رهگشاست و به نوعی، تمام هستی آدمی محسوب می‌شود. یارخدا و افسحی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای به شکوه تماشایی عشق

7- Intimacy

8- Passion

9- Decision/ Commitment

و نمود عاشق و معشوق در غزل منزوی پرداخته اند. از دید آنها، سروده های شاعر با نوآوری های زمانه دمساز است و نه تنها غزل او آسمانی و فراتر از ماست، بلکه با ما زندگانی می کند و عاشق را به تکاپو و معشوق را به پویایی و تلاش وامی دارد. خلفی و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله «سیمای معشوق در غزل های حسین منزوی» به این نتیجه رسیده اند که در غزلیات شاعر، عاشق و معشوق به یکدیگر نزدیک تر شده اند و بسیاری از خواسته های عاشق که در گذشته یک آرزو بوده، امروز دست یافتنی شده است. در این مقاله ها به ابعادی از عشق در غزل منزوی پرداخته شده اما اشاره ای به ضلع صمیمیت در آن نشده است.

۲-۱ اهمیت و ضرورت انجام تحقیق

موضوع عشق موضوعی میان رشته ای است که عالمان مشهور روانشناس نیز به بررسی حالات و مراتب آن از نگاه علم روانشناسی پرداخته اند. رویکرد روانشناختی به مباحث ادبی می تواند به درک و شناخت تازه ای نسبت به ذهن و زبان هنرمند منجر گردد. وجهه های گوناگون عشق و آشنایی با مؤلفه های آن در تطبیق با نظریه استرنبرگ، دریچه ای به سوی فهم نوع عشق و دریافت جایگاه خود در گستره رنگارنگ گونه های عشق می گشاید. با بررسی غزلیات یکی از بزرگترین غزلسرایان معاصر برپایه نظریه مثلث عشق استرنبرگ می توان به عناصر پویای ادراک و ارائه تصویری تازه از عشق در شعر دست یافت.

۳-۱ مبانی نظری تحقیق

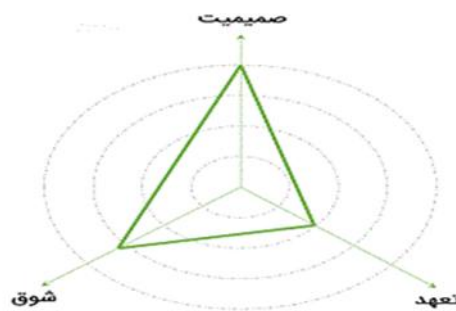
۳-۱-۱ مفهوم و انواع عشق

عشق پدیده ای است که شاعران، نمایش نامه نویسان، فیلسوفان، متکلمان و دانشمندان در طول زمان، نتوانسته اند تعریف واحدی از آن ارائه کنند. (Hill, 2009: 71-72) با این حال، آنچه قطعی به نظر می رسد این است که «ریشه زن و مرد در آب حیات عشق جان می گیرد و یگانگی میان تن و روان به واسطه خویشکاری عشق نمود پیدا می کند.» (ستاری، ۱۳۸۱: ۲۷۱) بنابراین، عشق با آفرینش انسان و تداوم بقای او گره خورده و پدیده ای حاشیه ای نیست. «عشق حقیقی، روح و عقل را از عقیمی^۱ رهایی داده و باعث ادراک و دریافتن زندگی جاودانی یعنی نیل به معرفت جمال حقیقی و

خیر مطلق و حیات روحانی است و انسان به کمال علیم^۱ وقتی می رسد که به حق واصل و به مشاهده جمال او نائل شود.» (معین، ۱۳۸۹) این تعریف، عشق را در بُعد معنوی و معرفتی خلاصه می کند. در حالی که عشق جنبه مادی و زمینی هم دارد و در پیوند میان زن و مرد نمود پیدا می کند. بسیاری از معرفت پژوهان، این عشق را مقدمه و پلی برای رسیدن به عشق حقیقی می دانند. برخی از پژوهشگران نیز، فارغ از مسائل مینوی، عشق زمینی را برای بهبود و ارتقاء کیفیت زندگی، پدیده ای مناسب می شمارند.

۳-۲-۱ نظریه مثلث عشق از رابرت جی استرنبرگ

استرنبرگ، روان شناس شناخت گرای آمریکایی، در سال ۱۹۷۸ میلادی نظریه ای ارائه داده که بر اساس آن، عشق به صورت یک مثلث تصور شده است. استرنبرگ [پیش از این] نام خود را به عنوان یکی از برجسته ترین نظریه پردازان و محققان در زمینه هوش انسانی مطرح کرد، اما در سال های اخیر توجه زیادی به مطالعه عشق نشان داده است، زیرا موضوعی فریبنده است و برای مردم اهمیت خاصی دارد. (Trotter, 1985: 46-49) استرنبرگ عقیده دارد که «آدمی، بدون یک ارتباط عمیق عاشقانه، همچون زورقی شکسته خواهد بود که همواره دست خوش امواج خروشان دریا می شود و ثبات و سکون و اراده ای در زندگی ندارد.» (استرنبرگ، ۱۳۸۱: ۱۵۰) او صمیمیت، شور و شهوت، و تعهد را سه رکن بنیادین مثلث عشق دانسته است.



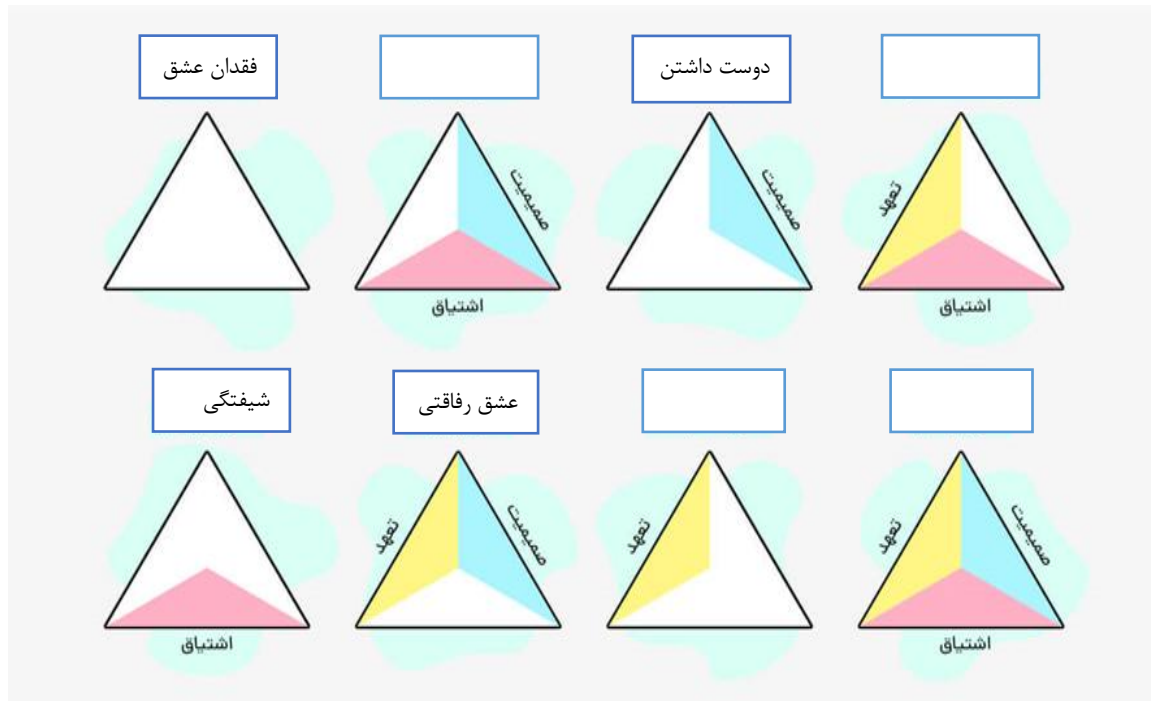
نمودار ۱. اضلاع مثلث عشق

البته، این رکن ها، لزوماً به صورت منفرد نمود نمی یابند، بلکه ممکن است گاهی دو یا سه رکن در هم بیامیزند. ترکیب هر کدام از این رکن ها با هم، نتیجه ای متفاوت خواهد داشت و کیفیت عشق تجربه شده را دست خوش تغییر خواهد کرد.

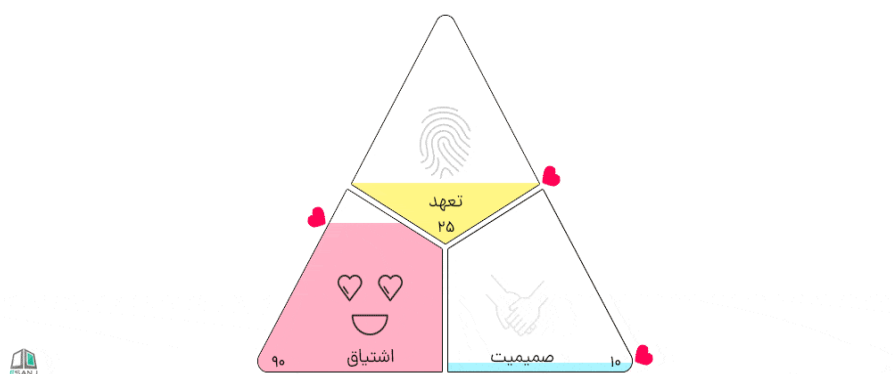
جدول ۱- انواع رابطه بر اساس عناصر سه گانه عشق

انواع عشق	صمیمیت	شور و شوق	تصمیم/تعهد
فقدان عشق	ضعیف	ضعیف	ضعیف
دوست داشتن	قوی	ضعیف	ضعیف
شیفتگی	ضعیف	قوی	ضعیف
عشق پوچ	ضعیف	ضعیف	قوی
عشق رمانتیک	قوی	قوی	ضعیف
عشق رفاقتی	قوی	ضعیف	قوی
عشق ابلهانه	ضعیف	قوی	قوی
عشق آرمانی (کامل)	قوی	قوی	قوی

تصویر ۱. انواع هشت گانه عشق بر اساس مؤلفه های سه گانه



تصویر ۲. نسبت مؤلفه های سه گانه عشق با یکدیگر



بنابراین، در فرآیند عشق ورزیدن، باید ترکیبی از جسم و جان قوی وجود داشته باشد. درباره ابعاد مختلف ارکان سه گانه عشق آمده است: الف) صمیمیت: این مؤلفه به نزدیک ترین احساسات، وابستگی و پیوستگی در روابط دوستانه اشاره دارد. به این معنی که درون حوزه خود احساساتی را ایجاد می کند که اساساً مانند گرمی یک رابطه دوستانه است. (استرنبرگ، ۱۳۸۸: ۱۲۴-۱۱۹) استرنبرگ ده خوشه برای صمیمیت معرفی کرده که عبارت است از: ۱. میل به افزایش رفاه معشوق؛ ۲. تجربه خوشحالی در کنار معشوق؛ ۳. احترام بسیار برای معشوق؛ ۴. توانایی حساب کردن بر معشوق هنگام نیازمندی ها؛ ۵. فهم متقابل طرفین در رابطه؛ ۶. به اشتراک گذاری خود و مایملک^۱ دارایی طرفین عشق؛ ۷. کسب حمایت احساسی از معشوق؛ ۸. اعطای حمایت احساسی و هیجانی به معشوق؛ ۹. ارتباطات صمیمانه طرفین؛ ۱۰. ارج نهادن به یکدیگر در طول زندگی. (Sternberg, 1986: 130-134)

ب) شور، هیجان و شهوت: این مؤلفه به اجزای هیجان انگیز یک رابطه عاشقانه اشاره دارد. این اجزا عبارتند از: جاذبه فیزیکی، کشش جنسی^۲ و احساسات عاشقانه یک رابطه. بر این پایه، شور و شهوت وجه دیگری از یک رابطه دوستانه را معرفی می کند که به تجربه اشتیاق درون رابطه منجر می گردد. (استرنبرگ، ۱۳۸۸: ۱۲۴-۱۱۹) عشقی که تنها بر اساس این مؤلفه شکل گرفته باشد، به صورت ناگهانی پدیدار می شود و ناگهانی از بین می رود. نوعی دلباختگی در طرفین رابطه به وجود می آید، اما به سرعت محو می گردد که از آن با عنوان عشق ابلهانه یاد می شود. (همان) شاید یکی از دلایل این شرایط، جذابیت های بدنی باشد که در ابتدا یکی از طرفین را تحت تأثیر قرار می دهد و بعد از وصال و کام جویی، این جذابیت رنگ می بازد و در گام بعدی، عشق ورزی تحت الشعاع قرار می گیرد. از این رو، عشقی که مبتنی بر شور و هیجان صرف باشد، کیفیت و آثار مطلوبی ندارد.

ج) تصمیم و تعهد: این مؤلفه به مدت و تعداد یک رابطه اشاره دارد. به این منظور که تصمیم می گیرید در مدت زمان طولانی، اوقاتی را با یک شخص بگذرانید و به آن عشق پایبند باشید. این پایبندی منجر به حفظ عشق میان دو نفر می شود. تعهد به یک رابطه، نه تنها باعث شناخت طرف مقابل می گردد، بلکه باعث می شود شخص نیز به شناختی عمیق نسبت به خصوصیات خود دست یابد. (Sternberg, 1986: 130-134)

بنابراین، نمود تعهد در یک رابطه عاشقانه برای هر دو طرف دستاورد مثبتی دارد و به صورت بالقوه کمال افزا^۱ است. نکته جالب در نظریه استرنبرگ این است که او تنها به عشق در معنا و مفهوم زمینی آن توجه نکرده و عشق را از دید معرفتی نیز، مورد نقد و واکاوی قرار داده است. او عشق ورزی را فرایندی چندوجهی می داند که با بودن یا فقدان رکن های سه گانه مذکور، تأثیرات گوناگونی بر طرفین رابطه می گذارد.

۲- بحث و بررسی

یکی از محورهای اساسی در مثلث عشق استرنبرگ، صمیمیت و انس و الفت میان عاشق و معشوق است که منبعث از سنخیت و اشتراکات مهم اعتقادی، فرهنگی، باورها، آرمان ها، عقاید، علایق و سلایق دو طرف می باشد. گرچه جاده عشق در نگاه عارفان و دلسوختگان شرقی، به ویژه عرفاء و شاعران عاشقانه سرای ایران زمین، یک طرفه است و هیچ توقع و انتظار و خواسته ای از معشوق ندارند و حتی دلباخته قهر و عتاب و خطاب معشوق اند، اما توجه و عنایت و مهر و لطف معشوق برای عاشق، دلبری های خاص خود را دارد. این دلبری های رندانه و رندی های دلبرانه معشوق در غزلیات منزوی به وفور دلنشین و ذوق برانگیز است .

خنده، نوازش، ذوق، مستی، رام کردن عاشق، رام شدن معشوق، رهن پرهیز، شادی، غم، مهربانی، وسوسه ها، اغوا، نگاه، جادوی چشم، مهر، دلبری، بالش امن، نسیم و شمیم، قند وجود معشوق، خرسندی، شور و شور، چشمان آهوانه، اشارت ها، جذبه، ابهت و شکوه، سایه ، نوشخند، گریه، آواز، گل سرخ ، و... ، حالات و رفتار معشوق در غزلیات عاشقانه منزوی است که سبب حیات و زنده ماندن شاعر است.

با من بمان و سایه ی مهر از سرم مگیر
من زنده ام به مهر تو ای مهربان من!

(منزوی، ۱۳۹۹: ۵۶۷)

منزوی باور دارد که عشق صرفاً در ابراز علاقه و ارادت به دیگری خلاصه نمی شود و ابعاد گسترده تری دارد. عشق در نگاه او شامل علاقه مندی به زادگاه، خداوند، هم نوعان و ... است و این بدان معناست که مفاهیم در شعر او جنبه ای فردی ندارند و به صورت گروهی، مورد نظر قرار می

گیرند. منزوی و شاعرانی چون او همواره سعی کرده اند از بطن و متن جامعه فاصله نگیرند. «طبیعت انسان اقتضا می کند که به صورت اجتماعی زندگی کند و زندگی اجتماعی سرنوشت همه افراد جامعه را به یکدیگر پیوند می زند.» (مبینی و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۷) و حس مسئولیت پذیری آنها را نسبت به هم برمی انگیزاند.

منزوی در غزل، مفاهیم گوناگون عشق: عشق به انسان، عشق الهی و عشق به وطن را به هم می آمیزد و به یگانگی این مفهوم می رسد. از سوی دیگر، با آوردن صفات سلبی و ایجابی که نه مجزا، بلکه با هنرمندی به هم آمیخته شده اند، تصویری از اندیشه عاشقانه خود به دست می دهد. (بهرام پرور، ۱۳۹۰: ۱۷۱-۱۶۰) بنابراین، عشق را باید در کلام او، عنصر و مفهومی محوری به شمار آورد. زمانی که ضلع صمیمیت در گفتمان عاشقانه غزل های منزوی مورد نظر قرار می گیرد، عمق نگاه او به مقوله عشق بیشتر آشکار می شود به گونه ای که برداشت مخاطب از منظور شاعر، رنگ و بویی فراعاطفی پیدا می کند.

۱-۲ حمایت عاطفی از معشوق

یکی از شاخص های صمیمیت در نگاه منزوی حمایت های بی دریغ عاشق از معشوق است. بر این اساس، عاشق خود را نزد معشوق به مثابه خاک می شمارد و خطاب به او فروتنانه اظهار می دارد که همواره ادای احترام خواهد کرد. کاربرد واژه «سجده» که بار معنایی دینی دارد، نشان دهنده طرز فکر عاشق در ارتباط با دلدار است.

در پیش تو، خاکم آنچنان کز شور یک عمر به سجده تو می پایم

(منزوی، ۱۳۹۹: ۲۷۷)

در غزلی دیگر، عاشق همه شور و هیجان درونی خود را ناشی از حضور معشوق می داند و چنین بیان می کند که درک عشق او از طریق احساسات، امکان پذیر است و زبان از گفتن آن، ناتوان است.

شوق نهاده قول و غزل بر زبان من حس کردنی است قصه عشقم نه گفتنی

(منزوی، ۱۳۹۹: ۵۶۷)

در غزلی دیگر، عاشق وجود و هستی خود را به وجود معشوق وابسته می داند و بدون او برای خودش هیچ حیات و هویتی قائل نیست. از این رو، هر شب خیال معشوق را در سر می پروراند و با این خیال، زندگی خود را پیش می برد.

مرا از تو رهایی نیست تا در پرده های جان شباشب با خیالم طرح چشمان تو می ریزم

(همان: ۳۷۵)

همچنین منزوی در غزل شماره ۱۱۲ «مجموعه اشعار» خود، عمق احساسات عاشقانه و وابستگی خود را به معشوق به تصویر می کشد.

تو سرنوشت منی ، از تو من کجا بگریزم ؟ کجا رها شوم از این طلسم ؟ تا
بگریزم

اسیر جاذبه ی بی امان ات آن پر کاهم که ناتوانم از طیف کهربا ، بگریزم

(همان: ۱۷۹)

این اشعار نشان دهنده نوعی اسارت عاطفی در برابر جاذبه معشوق است. شاعر در بیت اول با بیان «تو سرنوشت منی»، به این نکته اشاره می کند که وجود معشوق برای او به نوعی تقدیر و سرنوشت است. این بیان نشان دهنده عدم توانایی شاعر برای جدا شدن از معشوق و وابستگی عمیق او به اوست. سؤال «از تو من کجا بگریزم؟» نشان دهنده احساس اسارت است؛ همچنین شاعر با استفاده از واژه «طلسم» به نوعی جاذبه غیرقابل فرار در عشق اشاره می کند. این واژه به معنای قدرتی است که شاعر را به سمت معشوق می کشد و او را از رهایی باز می دارد.

در بیت دوم، شاعر به تصویر پرنده ای اشاره می کند که به جاذبه معشوق اسیر شده است. او خود را به عنوان «پر کاهم» توصیف می کند، که به معنای ناتوانی و آسیب پذیری است. همچنین، اشاره به «طیف کهربا» می تواند نماد زیبایی و جذابیت معشوق باشد که شاعر را بیشتر به سمت او می کشاند.

به جز تو نیست هر آن کس که دوست داشته بودم اگر هر آینه سوی گذشته ها ، بگریزم

هوا گرفته عشق توأم ، چگونه از این دام ، به بال بسته دوباره سوی هوا بگریزم ؟

(منزوی، ۱۳۹۹: ۱۷۹)

این اشعار به خوبی احساسات عمیق و پیچیده ناشی از عشق و وابستگی را به تصویر می کشند.

به خویش هم نتوانم گریخت ، از تو که عیب است ز آشناتری اکنون به آشنا ، بگریزم

کجا روم که نه در حلقه ی نگین تو باشد ؟ مگر به ساحتی از سایه ی شما بگریزم (همان)
همچنان که مشاهده می شود این ابیات نیز به عمق احساسات شاعر در مورد عشق، وابستگی و
ناتوانی در فرار از این عشق می پردازد.

۲-۲ تجربه خوشحالی در کنار معشوق

زمانی که پیوندی دوسویه میان عاشق و معشوق برقرار باشد، هر دو اظهار خشنودی می کنند و تمایل
مضاعفی برای تداوم بخشیدن به این پیوند نشان می دهند.

در نظریه استرنبرگ (Sternberg, 1986: 130-134)، از جمله شاخص ها و ویژگیهای ضلع
صمیمیت، احساس تجربه خوشحالی در کنار معشوق است. در غزل های منزوی نیز، حال و هوای
روحی عاشق در کنار معشوق مطلوب تشریح شده است. عشق منزوی جوان از نظر انگیزشی، بصری
و سمعی است، یعنی با دیدن زیبایی چشمان افسونگر معشوق و شنیدن شکرخند بهارینش، سرشار از
شور و نشاط می شود. (کاظمی، ۱۳۸۸: ۷۴-۷۲) این حس شاعر در اشعار او هم نمودار شده است. او
از زنی سخن می گوید که به مثابه غزل های عاشقانه، نکو و دل انگیز بوده و او را از قید زمان و
مکان بیرون آورده است.

زن جوان، غزلی با ردیف آمد بود	که بر صحیفه تقدیر من مسود بود
زنی که مثل غزل های عاشقانه من	به حسن مطلع و حسن طلب زبانزد بود
مرا ز قید زمان و مکان رها می کرد	اگرچه خود به زمان و مکان مقید بود
زنی که آمدنش مثل «آ»ی آمدنش	رهایی نفس از حبس های ممتد بود

(منزوی، ۱۳۹۹: ۶۴)

منزوی باور دارد که عشق باکیفیت، شادی را در وجود عاشق متبلور می سازد؛ او خود را به مثابه
باغ خزان زده ای توصیف می کند که در فترت و خموشی و فسردگی گرفتار شده بود و با دیدن
معشوق، باغ های گل وجود او شکوفا شده و زندگی جدیدی را تجربه کرده است.

آه ای همیشه گل! که به سرخی در این خزان	گل کرده ای به باغچه بازوان من
در فترت و ملال و سکوتی که داشتم	عشق تو طرفه حادثه ناگهان من

ای در فصول مرثیه و سوگ، باز هم شوق نهاده قول و غزل بر زبان من

(منزوی، ۱۳۹۹: ۵۶۷)

منزوی در توصیف اثرگذاری معشوق بر خودش چنین می گوید که با دیدن او، همه وجودش به چشم بدل گردیده و مشغول تماشای زیبایی شده است. در واقع، او یار خود را عین زیبایی می داند و زیبایی جهان خود را در وجود چنین یاری می داند.

به دیدن تو، همه، ذره های من شد چشم و چشم ها، همه سرتابه پا، تماشا شد

تمام منظره پوشیده از تو شد، یعنی جهان به یمن حضور دوباره زیبا شد

(همان: ۳۲۲)

در غزلی دیگر، او خنده های معشوق را شبیه چراغی می داند که تاریکی ها را به روشنایی تبدیل می کند. به عبارت دیگر، این تاریکی نمادی از ناآگاهی و دشواری و روشنایی، نمودی از هدایت و سعادت است.

گل از پیراهنت چینم که زلف شب بیارایم چراغ از خنده ات گیرم که راه صبح بگشایم

(همان: ۶۳)

منزوی در غزلی دیگر ضمن آنکه معشوق را عشق می گیرد، زیستن بی عشق که همان معشوق باشد را نیستی می شمارد. و رفتن معشوق برای او برابر است با خرابی دل و سرباز کردن زخم کهنه دل

بی عشق زیستن را، جز نیستی چه نام است؟ یعنی اگر نباشی، کارِ دلم تمام است

با رفتن تو در دل سر باز می کند، باز آن زخم کهنه ای که در حال التیام است

وقتی تو رفته باشی، کامل نمی شود عشق بعد از تو تا همیشه، این قصه ناتمام است

(منزوی، ۱۳۹۹: ۱۸۶)

او در غزلی دیگر هم زیستن تهی از عشق را برزخی بزرگ می داند که بدتر و زشت تر از عدم و تباهی است.

که زیستن تهی از عشق، برزخی است عظیم که زندگی است به نام ار چه، بدتر از عدم است

(همان: ۱۹۲)

۳-۲ احترام بسیار برای معشوق و ارج نهادن به او

عاشق به معشوق احترام می گذارد در نظریه استرنبرگ (Sternberg, 1986: 130-134)، این ویژگی ذیل مؤلفه، صمیمیت آمده است. منزوی از دید عاطفی گریه و ناراحتی معشوق را گریه و ناراحتی خودش می داند. در ادامه، او این فرد را به مثابه خواهران خود می داند که این رویکرد عاشقانه از هم خانواده بودن عاشق و معشوق حکایت دارد.

چشمان تو که از هیجان گریه می کنند در من هزار چشم نهان گریه می کنند

بانوی من! چگونه تسلایتان دهم؟ چون چشم های باورتان گریه می کنند

وقتی تو گریه می کنی ای دوست! در دلم انگار ابر های جهان گریه می کنند

انگار با تو، بار دگر، خواهران من در ماتم برادرشان گریه می کنند

(منزوی، ۱۳۹۹: ۳۰۲)

در نگاه منزوی، معشوق جنبه ای فراجسمی دارد. به این معنی که او زیبایی های دلدار خود را صرفاً در جسم او خلاصه نمی کند و برای تبیین هرچه بهتر دیدگاه خود، عناصر طبیعت را به خدمت می گیرد تا بر گستره درک مخاطب خود بیفزاید. منزوی جاذبه معشوق را به جاذبه عناصر جاری طبیعت، متصل می داند و عشق را در پیوند متعالی تری می یابد. اینجا عشق با نبض دیگری می زند. نبض این عشق با روحی جاودان در کل هستی می تپد. (کاظمی، ۱۳۸۸: ۷۴-۷۲) بنابراین، عشق در نگاه شاعر، جنبه ای چندبعدی پیدا می کند. او خود را ماهی و معشوق را آب می داند و در ادامه، خود را گیاه و معشوق را خاک می شمارد. این تشبیهات نشان می دهد که وجود معشوق برای عاشق، امری ضروری و حیاتی است و وجود او با وجود معشوق گره خورده است. در نتیجه، حرمت بسیاری برای دلدار خود قائل است و او را جان خود توصیف می کند.

من ماهی ام تو آب، تو خاکی و من گیاه یعنی همه به جان تو بسته است، جان من

(منزوی، ۱۳۹۹: ۱۳۹)

در غزلی دیگر، به معشوق جنبه قدسی داده شده که جاودان است. در واقع، معشوق همچون چشمه ای جادویی است که نوشیدن از آن، ماندگاری عاشق را تضمین می کند. تقدس بخشی به معشوق نشان از حرمت افزایی او نزد دلدار دارد.

تو آن مقدس بی مرگی، آن همیشه که تن
درون چشمه جادوی ماندگاران شست

تو آن کلام که از دفتر همیشه من
تو را نخواهد باران روزگاران شست

(همان: ۳۷۱)

۴-۲ تکیه بر معشوق هنگام نیازمندی

در نظریه استرنبرگ (Sternberg, ۱۹۸۶: ۱۳۰-۱۳۴)، یکی از نشانه های صمیمیت در عشق این است که عاشق می تواند در زمان بروز بحران و مشکلات بر معشوق خود تکیه کند. در واقع، عشق برخوردار از صمیمیت به گونه ای است که زمینه های حمایت از همدیگر را در زمان دشواری ها ایجاد می کند. این را می توان در زمره کارکردهای اخلاقی عشق قرار داد. در شعر منزوی هم به این وجه از عشق اشاره شده است. از دید شاعر، عشق، گره گشاست، نه گره افکن. عشق حتی هزار گرهی را که غم بود و نبود به دلان می اندازد، می گشاید. (بهرام پرور، ۱۳۹۰: ۱۷۱-۱۶۰)

بر این پایه، عاشق خواهان نوازش های دستان مهربان معشوق است و باور دارد که باید با نادیده گرفتن گذشته، به ساختن آینده امیدوار باشند. عاشق با توصیف ویژگی های ظاهری معشوق، دستان، لبان و چشم های او را پر از رازهای شکوفایی و بالندگی می داند.

دیروزمان را با غروری پوچ گشتیم
امروز هم زانسان، ولی آینده ماراست

دور از نوازش های دست مهربانت
دستان من در انزوای خویش تنهاست

بگذار دستت راز دستم را بداند
بی هیچ پروایی که دست عشق با ماست

(منزوی، ۱۳۹۹: ۴۶)

در شعری دیگر، عاشق خود را وابسته به معشوق می داند و باور دارد که امکان فراموش کردن او برایش وجود ندارد. اگرچه دلدار در نگاه دل داده، بی نیاز است، ولی عاشق که از غریبی و تنهایی خود رنج می برد و در عذاب است، از معشوق می خواهد که به او روی خوش نشان دهد و دستگیرش باشد. در واقع، او خود را در پناه معشوق، ایمن و مصون از گزند غربت می داند.

نمی شود به فراموشی ات سپرد و گذشت
چنین که یاد تو زود آشنا و هرجایی است

تو -باری- اینک از اوج بی نیازی خود
که چون غریبی من، مبهم و معمایی است

پناه غربت غمگین دست هایی باش
که دردناک ترین ساقه های تنهایی است

(همان: ۴۸)

در توصیف منزوی از عشق و روابط میان دلدار و دل داده، صمیمیت در جریان است. از این -رو، عشق به او (منزوی / عاشق) این جسارت را می دهد که نیازهایش را با معشوق در میان بگذارد، اما این نیاز، از جنس نیاز به نوازش های مادر ازلی و مادینه هستی است. (کاظمی، ۱۳۸۸: ۷۴-۷۲) عاشق بیان می دارد که گرهی در کار او به وجود آمده و آن گره، غربت و حس بیگانگی است. از این رو، نیازمند دستان چابک کسی است که بر سر او کشیده شود و از این شرایط بیرون آید.

گره به کار من افتاده ست از غم غربت
کجاست چابکی دست های عقده گشایت؟

(منزوی، ۱۳۹۹: ۲۵۸)

در غزلی دیگر، عاشق به سختی های خود در نبود یار اشاره می کند و خواهان حضور او می شود. منزوی به صورت ضمنی اعلام می دارد که عشق پویا همواره در حال سودرساندن به طرفین رابطه است و از طرف دیگر، مفهوم اخلاقی کمک کردن به همدیگر در زمان بروز بحران های عاطفی را یادآور می شود.

محبوب من بعد از تو گیجم بی قرارم، خالی ام، منگم

بر داربستی از «چه خواهد شد»، «چه خواهم کرد»، آونگم

(منزوی، ۱۳۹۹: ۴۴۷)

منزوی عشق را جادوی جوانی می شناسد و از او می خواهد رنجش ها و آلام عاشق را التیام بخشد. او عشق را نامکرر و تکرار نشدنی می بیند. عشق در نگاه منزوی باغ پس از بیابان و سایه و چشمه برای عاشقان خسته و تشنه است.

ای عشق! همتی کن ، رنجم به سر بر ای عشق ! از پا نشسته داری ، دستی بر آور ای عشق !
پیری و هم تو دانی ، آن جادوی جوانی آری تو هم قدیمی ، هم نا مکرر ای عشق !
ما خسته ایم و تشنه ، تو سایه ای و چشمه باغی ، پس از بیابان — باغ مشجر — ای عشق !
(همان: ۱۳۳)

برای شاعر عاشقی چون منزوی اگر معشوق از او دستگیری نکند، غم و افسوس او را به زیر می کشد و او عاجزانه از معشوق می خواهد که اسیری و آوارگی را برای او نخواهد و با لطف و مهربانی از او دستگیری و حمایت کند.

دستت اگر نگیرم ، غم می کشد به زیرم مپسند از او ، اسیرم ، گرد دلاور! ای عشق !
(همان)

۲- ۵ افزایش روحیه ایثارگری و بذل مال و جان برای معشوق

از دید استرنبرگ، (Sternberg, 1986: 130-134) وقتی بُعد صمیمیت در رابطه عاشقانه قوی باشد، افزایش روحیه فداکاری در طرفین افزایش پیدا می کند و آنها از بدل مال و جان برای همدیگر، دریغ نمی ورزند. منزوی در غزلی، اظهار می دارد که چه از حمایت های معشوق در مسیر صعب عاشقی برخوردار باشد یا نباشد، در جانبازی در راه او فروگذار نمی کند و جانش را تقدیم او خواهد کرد.

خواهی رها کن اینجا، در نیمه راه ما را من با تو عشقم اما، ای جان علی الدوام است
آری تو و صفایت! ای جان من فدایت کز من به خاک پایت، این آخرین سلام است

(منزوی، ۱۳۹۹: ۱۸۶)

در غزلی دیگر، عاشق صراحتاً بیان می دارد که ماندن در پیوند عاشقانه برای او به مثابه نوشیدن شوکران است. یعنی با سختی های بسیاری همراه است و منجر به مرگ او خواهد شد، ولی خودخواسته وارد این ورطه و وادی شده و تمایلی به عقب نشینی از عشق ورزی های خود ندارد. زمانی عاشق به این میزان از خلوص نیت و مهرورزی می رسد که عنصر صمیمیت به عنوان یکی از اضلاع عشق ورزی در وجود او نهاده شده باشد.

شوکران است اگر وصل تو، خواهم خورد خود مرگ است اگر عشق تو، خواهم مرد

من از این ورطه خودخواسته می دانم عاقبت جان به در ای دوست، نخواهم برد

(همان: ۲۳۱)

نتیجه گیری

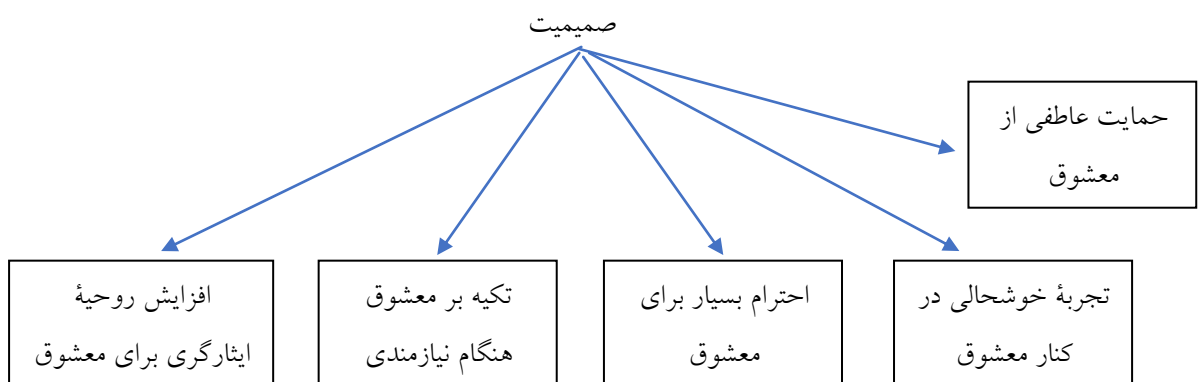
نتایج تحقیق نشان می دهد که در غزل های حسین منزوی، سوبه های متنوعی با رویکرد به بُعد صمیمیت در عشق به مخاطب انتقال داده شده است. شاعر اگرچه در سطح آغازین به بازنمایی پیوندهای میان عاشق و معشوق پرداخته است، اما عشق دارای قابلیت هایی است که با نهاده شدن در وجود یک فرد، اثرات مطلوبی بر شخصیت او می گذارد که می توان از ظرفیتهای آن برای رسیدن به شکوفایی فردی و گروهی استفاده کرد. این آثار عبارتند از: «حمایت عاطفی از معشوق؛ تجربه خوشحالی در کنار معشوق؛ احترام بسیار برای معشوق و ارج نهادن به او؛ تکیه بر معشوق هنگام نیازمندی ها؛ افزایش روحیه ایثارگری و بذل مال و جان برای معشوق». این رویکرد شاعر به عشق بیان می دارد که او نگاهی معرفت شناسانه به عشق دارد و آن را صرفاً در حوزه احساسات و عواطف خلاصه نمی کند. در واقع، عشق در نگاه منزوی فراتر از هیجان های شکل گرفته در عاشق و معشوق است و با هنجارهای اجتماعی پیوندی عمیق و ناگسستنی دارد. به طوری که عشق بدون این هنجارها در نگاه شاعر، نه تنها مایه آرامش و تعالی نیست، بلکه آدمی را به ورطه سقوط و تباهی می کشاند.

جدول ۲. بسامد شاخص های صمیمیت در غزلیات حسین منزوی

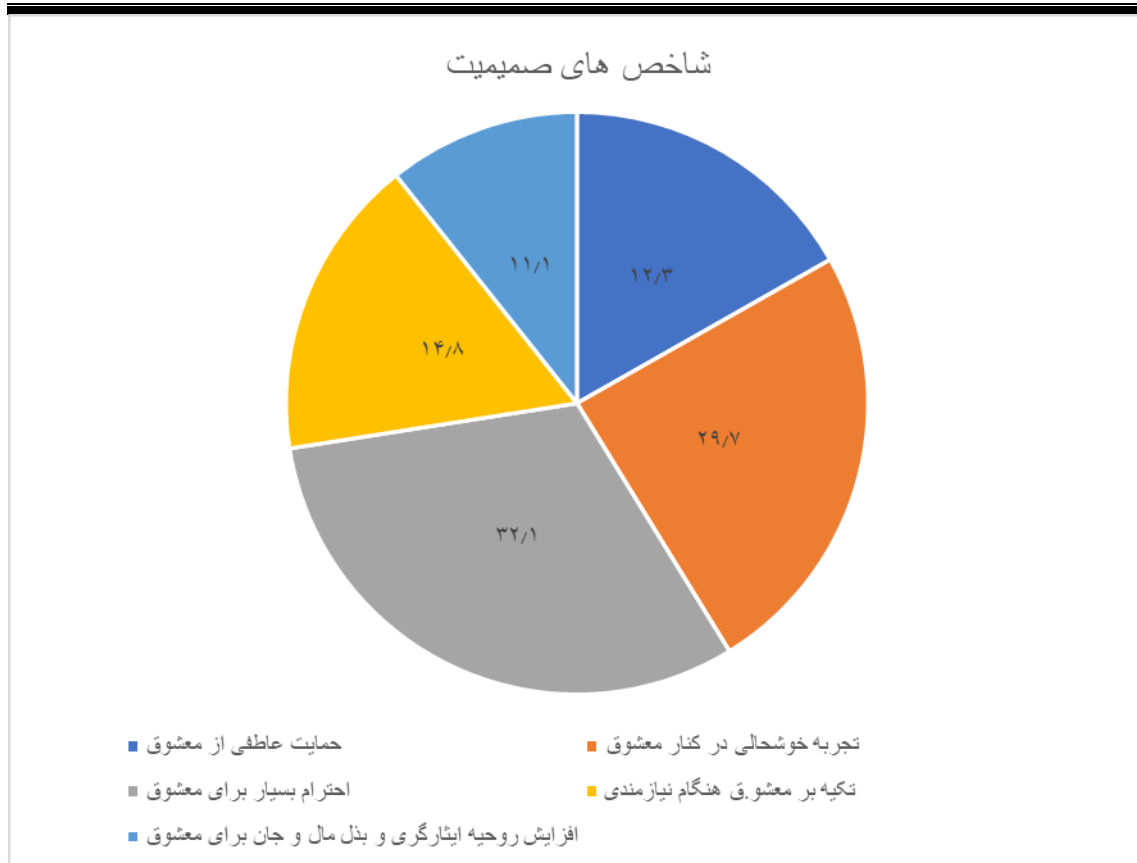
شاخص های صمیمیت در غزلیات منزوی	فراوانی	درصد
۱. حمایت عاطفی از معشوق	۱۰	۱۲,۳٪

۲. تجربه خوشحالی در کنار معشوق	۲۴	۲۹,۷٪
۳. احترام بسیار برای معشوق	۲۶	۳۲,۱٪
۴. تکیه بر معشوق هنگام نیازمندی	۱۲	۱۴,۸٪
۵. افزایش روحیه ایثارگری برای معشوق	۹	۱۱,۱٪
مجموع	۸۱	۱۰۰٪

نمودار ۲. نمودار درختی شاخص های صمیمیت در غزلیات منزوی



نمودار ۳. شاخص های صمیمیت در غزلیات منزوی



منابع و مآخذ

کتاب ها:

۱- استرنبرگ، رابرت، (۱۳۸۱)، عشق، داستان است، ترجمه فرهاد شاملو، تهران: گلشهر.

۲- _____، (۱۳۸۸)، قصه عشق؛ نگرشی تازه به روابط زن و مرد، ترجمه علی-اصغر بهرامی، چاپ سوم، تهران: جوانه رشد.

۳- بهرام پرور، سیامک، (۱۳۹۰)، «نام من عشق است، آیا می شناسیدم؟»، مجموعه مقالات از ترانه و تندر؛ زندگی، نقد و تحلیل اشعار حسین منزوی، به کوشش مهدی فیروزیان حاجی، تهران: سخن، صص ۱۷۱-۱۶۰.

۴- ستاری، جلال، (۱۳۸۱)، حالات عشق مجنون، تهران: توس.

۵- فولادوند، عزت الله، (۱۳۹۰)، «سیر غزل و حسین منزوی»، مجموعه مقالات از ترانه و تندر؛ زندگی، نقد و تحلیل اشعار حسین منزوی، به کوشش مهدی فیروزیان حاجی، تهران: سخن، صص ۲۳۲-۱۹۵.

۶- قدیمی، پیمان، (۱۳۹۰)، «ماه بلند عشق»، مجموعه مقالات از ترانه و تندر؛ زندگی، نقد و تحلیل اشعار حسین منزوی، به کوشش مهدی فیروزیان حاجی، تهران: سخن، صص ۴۰۸-۳۹۸.

۷- کاخی، مرتضی، (۱۳۹۰)، «خودساخته ای خودسوخته»، مجموعه مقالات از ترانه و تندر؛ زندگی، نقد و تحلیل اشعار منزوی، به کوشش مهدی فیروزیان حاجی، تهران: سخن، صص ۹۴-۹۰.

۸- کاظمی، روح الله، (۱۳۸۸)، سیب نقره ای ماه؛ نقد غزل های حسین منزوی، تهران: مروارید.

۹- معین، محمد، (۱۳۸۹)، فرهنگ فارسی معین، ج ۲، تهران: آدنا، ذیل مفهوم عشق.

۱۰- منزوی، حسین، (۱۳۹۹)، مجموعه اشعار حسین منزوی، انتشارات آفرینش و نگاه، چاپ پنجم، تهران.

مقالات:

۱۱- خلفی، حسین و نظری، جلیل و فاموری، مهدی، (۱۳۹۹)، «سیمای معشوق در غزل های حسین منزوی»، مجله زیبایی شناسی ادبی، دوره ۱۱، شماره ۴۳، صص ۱۱۹-۹۵.

۱۲- داوودی ثانی، زهرا و حجت، محمد و طهماسبی، فرهاد، (۱۴۰۲)، «بررسی سطح تفسیر در

آموزه های مندرج در دیوان غزل های صائب تبریزی با رویکرد به نظریه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف»، مجله اخلاق در علوم و فناوری، دوره ۱۸، شماره ۱، صص ۳۵-۴۱.

۱۳- شاکر، کریم، (۱۳۸۸)، «جلوه های عشق در شعر حسین منزوی»، مجله عرفان اسلامی (ادیان و عرفان)، سال ششم، دوره ۶، شماره ۲۱، صص ۲۴۰-۲۲۵.

۱۴- مبینی، کیومرث و عسگرخانی، ابومحمد و میرعباسی، سید باقر، (۱۴۰۱)، «نظریه اخلاقی سودگرایی و توسعه حقوق بشر»، مجله اخلاق در علوم و فناوری، دوره ۱۷، شماره ۴، صص ۱۷-۲۴.

۱۵- نامداری، گلشن و منصوری، سیما و پاکدل، مسعود و تدینی، منصوره، (۱۴۰۲)، «التزام به اصول اخلاقی و ارزشی در تصانیف ابتهاج، نواب صفا و بیژن ترقی»، مجله اخلاق در علوم و فناوری، دوره ۱۸، شماره ۱، صص ۲۸-۳۴.

۱۶- یارخدا، علیرضا و افصحی، پروین، (۱۳۹۵)، «شکوه تماشایی عشق، جستاری در جلوه عشق، عاشق و معشوق در غزل حسین منزوی»، کنگره بین المللی زبان و ادبیات، مشهد،
<https://civilica.com/doc/581289>

17- Hill, Michael Talmadge, (2009), Intimacy, Passion, Commitment, Physical Affection and Relationship Stage as Related to Romantic Relationship Satisfaction, USA: Graduate College of Oklahoma State University, p.p 71-72.

18-Sternberg, Robert, (1986), "A triangular theory of love", Psychological Review, Vol. 93, No. 2, 119-135

19-Trotter, Robert. J, (1985), "The Three Faces of Love", Psychology Today, N 12, p.p 46-49.